

چشم اندازی در مه یا چگونه فیلم بسازیم تا در کن جایزه ببریم؟



شهرتگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پژوهشگاه علوم انسانی

در سال‌های دور، زمانی که ابراهیم گلستان، فرخ غفاری و فریدون رهنما، پا در عرصه فیلم‌سازی گذاشتند، مردم ایران نگاه خاص آن‌ها را نپسندیدند. فرنگی‌ها هم در ابتدا چندان امیدی نداشتند که در ایران فیلم‌سازی - به‌زعم آن‌ها - با ذوق، فیلمی بسازد. چند سالی گذشت تا مقالاتی جدی و مستقل درباره فیلم‌های ایرانی، در نشریات سینمایی فرنگستان چاپ شد و عکس مشترک داریوش مهرجویی و لوکینوویسکونتی سند افتخاری برای سینمای ایران محسوب گردید. در آن عکس، مهرجویی جوان در حال صحبت کردن بود و ویسکونتی انگشت حیران به دندان گذاشته بود و گوش می‌داد. فیلم‌های ایرانی گاه و بی‌گاه به جشنواره‌ها می‌رفتند و گاهی جایزه‌ای هم با خودشان می‌آوردند. در سال‌های پس از انقلاب، جشنواره‌ها بیشتر به چشم آمدند و سینماگران بیشتری تلاش کردند که فیلم‌هایشان را به جشنواره‌های جهانی برسانند. در وهله اول، شرکت در جشنواره‌ها و در وهله دوم بردن جایزه مهم بود.

سال‌ها گذشت تا این که روابط عمومی بنیاد سینمایی فارابی در سال هزار و سیصد و هفتاد و چهار گزارش داد که در آن سال فیلم‌های ایرانی هفتصد و چهل و سه حضور بین‌المللی در صد و نود و هفت جشنواره و مرکز فرهنگی پنجاه و سه کشور جهان داشته‌اند. یکی از این فیلم‌های نمونه‌ای، «بادکنک سفید» ساخته جعفر پناهی بود که پس از دریافت دوربین طلایی کن، در سال هزار و نهصد و نود و پنج میلادی، سی و هشت حضور بین‌المللی داشت و هفت جایزه را به دست آورد. در اواسط خرداد ماه سال هزار و سیصد و هفتاد و پنج، وزارت فرهنگ فرانسه، در اقدامی رسمی لقب «شوالیه» را به عباس کیارستمی داد. «شوالیه» نام معنوی نشان درجه دوم هنری وزارت فرهنگ فرانسه است و هر کس آن را دریافت کند، از تمام امتیازهایی که صاحب منصبان فرانسوی بهره‌مند می‌شوند، برخوردار خواهد شد. نشان «شوالیه» در فوریه سال هزار و نهصد و نود و شش، توسط مرکز سینماتوگراف فرانسه (CNC) به کیارستمی اهدا شد. نکته جالب‌توجه این‌که نشان درجه سوم «شوالیه» نیز کمی بعد، نصیب «جعفر پناهی» شد که پیش از آن علاوه بر دستیاری عباس کیارستمی، فیلم «بادکنک سفید» را هم ساخته بود. پس از آن، محسن مخملباف هم این نشان فرهنگی را به دست آورد.



سینمای ایران و جشنواره کن

رابطه سینمای ایران و جشنواره کن - معمولاً - رضایت‌بخش بوده و اگرچه هر سال، جایزه‌هایی به سینمای ایران تعلق گرفته است. عده‌ای بر آن‌اند که سبک سینمای نوین ایران و ساختار غیردراماتیک و عدم حضور بازیگران حرفه‌ای، برای فرنگی‌ها جالب است و عده‌ای دیگر، این نوع سینما را گلخانه‌ای می‌دانند و به‌شدت با آن مخالف‌اند. به گمان ما، نظریات هر دو گروه به نوبه خود، قابل تأمل است. نمی‌توان هیچ نظری را بدون بررسی و تعمق رد کرد و برنظری دیگر پای فشرد. این است که این نوشته، هر چند قرار بود از موضعی دیگر نوشته شود، فیلم‌هایی را انتخاب کرده که در کن حضور داشته‌اند. می‌شد مانند بعضی منتقدان، این نوع سینما را یگانه راه صحیح و درست سینما بدانیم و می‌شد مانند گروهی دیگر، فیلمسازان را متهم کنیم که دغدغه مخاطب و هویت ملی ندارند. اما این بحث‌ها آن قدر تکراری است و آن قدر منتقدان به آن پرداخته‌اند که دیگر جایی برای حرف نمی‌ماند. اصولاً با وجود هزاران صفحه نقد و تحلیل در مدح و ذم سینمای موسوم به جشنواره‌ای، نمی‌توان آن را به اوج رساند یا پایین کشید. راه چاره دست‌کم از نگاه ما این بود که شاخص‌ترین فیلم‌های ایرانی شرکت‌کننده در جشنواره کن را انتخاب کنیم و به اجمال درباره‌شان بنویسیم. چرا که گمان می‌کنیم از این راه می‌توان دریافت که داوران کن چگونه فیلم‌هایی را می‌پسندند و اصلاً چگونه امکان دارد هم Pulp Fiction نخل طلا بگیرد و هم طعم گیلان؟ پاسخ احتمالاً این است که فیلم دوم توسط یک کارگردان ایرانی، ساخته شده!

بادکنک سفید



جعفر پناهی که این روزها به خاطر تازه‌ترین فیلم‌اش «دایره» نامی آشنا دارد، آن روزها نمی‌شناختیم‌اش و کسی گمان نمی‌کرد کارگردانی به این نام هم وارد عرصه سینما شود. شنیده‌ایم او پیش از دستیاری کیارستمی، از پشت صحنه فیلم گلنار (کامبوزیا پرتوی)، فیلمی کامل ساخته بوده است. با این همه، نام او با فیلم بادکنک سفید روی زبان‌ها افتاد. فیلمنامه فیلم را عباس کیارستمی نوشته بود و آن گونه که می‌گویند یک دکوپاژ آهنگین هم در کنارش به پناهی می‌دهد. این گونه است که پناهی فیلم اول‌اش را می‌سازد و از سوی عده‌ای تشویق می‌شود. دوربین طلایی جشنواره کن را می‌گیرد، جشنواره توکیو جایزه بزرگش را به او هدیه می‌کند و خلاصه در کنار فیلم‌های کیارستمی سراغاز فصلی تازه در حضور سینمای جهانی ایران می‌شود. نمایش عمومی فیلم در کشورهای دیگر

فیلم، مهر کیارستمی را همراه داشت و مخالفان، همین را علم کردند و پناهی را کیارستمی دوم نامیدند. عبارتی که با دیدن فیلم‌های بعدی او (و خصوصاً آن‌ها که دایره را دیده‌اند) از خاطر‌ها فراموش شد.

داشت و مخالفان، همین را علم کردند و پناهی را کیارستمی دوم نامیدند، عبارتی که با دیدن فیلم‌های بعدی او (و خصوصاً آن‌ها که دایره را دیده‌اند) از خاطر‌ها فراموش شد. بادکنک سفید می‌خواست مهربانی آدم‌ها را در دوره‌ای که به خشونت معروف است نشان دهد.

هم شگفت‌انگیز بود. گفتند که بادکنک سفید نخستین فیلم ایرانی بوده که در نمایش عمومی خارج با استقبال روبه‌رو شده و خصوصاً در آمریکا رکورد فروش فیلم‌های ایرانی پیش از خود را شکسته و هنگام نمایش در انگلستان چند هفته‌ای جزو چند فیلم اول فهرست پر فروش‌ها بوده است. فیلم، به هر حال مهر کیارستمی را همراه

تخته سیاه



محسن مخملباف دیده نمی‌شود و در عوض سمیرای جوان با پیرمردهای کرد سروکله می‌زند. روی خاک‌ها می‌خوابد، مثل بقیه از سرما می‌لرزد و داخل آب سرد رودخانه می‌رود تا پیرمردها را هم راضی کند وارد آب شوند. در زمان ساخت فیلم، شایع بود که بهمن قبادی فیلمساز جوان که روی اصالت کردی‌اش تأکید دارد، به سمیرا کمک‌های زیادی کرده و در حقیقت فیلم مدیون اوست، اما فیلم میثم مخملباف چنین چیزی را نشان نمی‌دهد. قبادی هم در کنار دیگران، گاهی در گوشه کادر دیده می‌شود. نه بیشتر از دیگران کاری می‌کند و نه مشاور سمیرا مخملباف

سمیرای جوان با پیرمردهای کرد سروکله می‌زند. روی خاک‌ها می‌خوابد. مثل بقیه از سرما می‌لرزد و داخل آب سرد رودخانه می‌رود تا پیرمردها را هم راضی کند وارد آب شوند.

است، تخته سیاه یک فیلم عادی نیست، چراکه واقع‌گرایست. در نگاه اول، فیلم به شدت واقعی است. از جایی به بعد فضای فیلم به شدت غیرواقعی می‌شود. به نظر می‌رسد مخملباف دختر، می‌خواسته آدم‌های واقعی را در فضایی غیرواقعی تصویر کند و این برمی‌گردد به ذهنیت او و درس‌هایی که از پدرش آموخته است. یکی از تهیه‌کنندگان و در حقیقت سرمایه‌گذاران فیلم، مارکومولر، مدیر جشنواره لوکارنو بود. تخته سیاه برنده جایزه ویژه هیأت داوران جشنواره کن شد.

فیلم دوم سمیرا مخملباف، دختر محسن مخملباف، براساس طرحی از پدرش ساخته شد. فیلم، مشکلات سبب ساخته اول او را نداشت، اما مشکلات دیگری همراه خودش آورده بود. درست مثل فیلم اول، گفتند که مخملباف پدر، فیلم را ساخته و نام مخملباف دختر را روی آن گذاشته. پدر، هر چند در یادداشتی رابطه خودش با فیلم تخته‌سیاه را روشن کرد، اما پسرش میثم مخملباف با ساخت یک فیلم ویدیویی به نام سمیرا چگونه تخته سیاه را ساخت؟ نشان داد که فیلم، ساخته خواهرش است. سرصحنه تخته سیاه هرگز

زیر درختان زیتون

غیردراماتیک عرضه می‌کند، مدام از اصل ماجرا دور می‌شود و حاشیه‌ها را نشان می‌دهد. با زیر درختان زیتون، کیارستمی هم یک قدم به بازی با سینما نزدیک شد و هم به همه توقعاتی که بعضی منتقدان از او داشتند یک دهن کجی آشکار کرد. زیر درختان زیتون هم فیلمی درباره یک عشق است و هم فیلمی درباره سینما و این که فیلم چگونه ساخته می‌شود یا سر صحنه فیلمبرداری یا پشت صحنه چه مشکلاتی وجود دارد. کیارستمی این چیزها را می‌بسنند. چیزهایی که دیگران نمی‌خواهند و او می‌خواهد آنها را هم به تماشا بگذارد. به هر حال، اصل قضیه شیطنتهایی است که کیارستمی می‌کند و شوخی‌هایش را به همه چیزها تسری می‌دهد. از عاشق شدن آدم‌ها گرفته تا بدبختی‌های یک گروه فیلمسازی. زیر درختان زیتون در کارنامه عباس کیارستمی، فیلمی کلیدی است که روند دغدغه‌های او را نشان می‌دهد. او از این فیلم به بعد (خصوصاً در باد ما را خواهد برد) می‌خواهد که به سینمایی فرمال برسد. سینمایی که هم سرگرم کند، هم آدم را به فکر وادارد و هم در یادش بماند. او در کارهای بعدی‌اش وجه به فکر وادار کردن را بسیار تکرار می‌کند، چیزی که انگار دغدغه فکری اوست. با همه این اوصاف زیر درختان زیتون در تهران فروش معقولی داشت. مردم این جور سینما را هم می‌بینند.

این فیلم را گانته سوم از سه گانته «کوکر» دانسته‌اند، در این فیلم، کیارستمی به شدت به آن سینمایی که می‌بسنند و دوست دارد نزدیک می‌شود. سینمایی که موضوعی دراماتیک را به صورت



زمانی برای مستی اسب‌ها

زمانی برای مستی اسب‌ها به زحمت ساخته شد. خانه سینما به قبادی اجازه کارگردانی نمی‌داد و او مجبور شد از طریق سید عطاءالله مهاجرانی، اقدام کند. فیلم به هر حال ساخته شد و پیش از آن که راهی فرانسه شود، بدون زیرنویس فارسی در خانه سینما به نمایش درآمد. قبادی به هر حال کرد است. اهل بانه است و به کرد بودنش افتخار می‌کند. منتقدان دید چندان خوشی به فیلم نداشتند و با نگاهی منفی آن را نگاه کردند. قبادی هم خشمگینانه اعلام کرد که در خارج از ایران هزاران نقد ستایش‌آمیز درباره فیلم او نوشته‌اند ولی منتقدان داخلی فیلم او را نمی‌فهمند. فیلم

قبادی، همراه با فیلم یکتاپناه، دوربین طلایی کن را گرفت و برای شرکت در مراسم اسکار هم معرفی شد. اما با معرفی نامزدهای بخش فیلم‌های خارجی، خبری از فیلم او نبود. به هر حال سلیقه کن با اسکار تفاوت دارد!

CAMERA D'OR CANNES 2000
ex-aequo meilleur premier film • Quinzaine des réalisateurs
Prix Fipresci de la critique internationale • Prix des cinémas art et essais (CICAE)

UN TEMPS POUR L'IVRESSE DES CHEVAUX
UN FILM ÉCRIT ET RÉALISÉ PAR BAHMAN GHOBAZI



Avec Mezhlan EKHTIAR-DINI, Amasah EKHTIAR-DINI, Madi EKHTIAR-DINI, Ayoub AHMADI, Jourvin YOUNESSI et les habitants des villages de Sardab et Bone

بهمن قبادی احتمالاً در زمره مشهورترین فیلمسازان ایران است. فیلم‌های کوتاه زیادی ساخته و به بسیاری از فیلمسازان جوان طرح فیلم می‌دهد. جایزه‌های جهانی زیادی نصیبش شده و تا یک سال پیش، هیچ جشنواره فیلم کوتاهی (به قول یکی از دوستان) بدون فیلم‌های او بر پا نمی‌شد. همین شهرت و جایزه‌های متعدد سبب شد که چند سال پیش یکی از روزنامه‌ها ادعا کند که اصلاً جایزه‌ای در کار نیست و قبادی دروغ می‌گوید. این حرف برای قبادی قابل قبول نبود، بنابراین مدتی پس از چاپ آن خبر (هر چند در متن خبر نامی از قبادی نیامده بود) در گفت‌وگویی با ماهنامه فیلم

شگفت‌زدگی‌اش را مخفی نکرد. او نمی‌فهمید که چرا آن روزنامه و بطور مشخص دبیر ادب و هنر آن - که این روزها قطعات ادبی نوجوان‌پسندانه‌اش به صورت کتاب چاپ می‌شوند - این گونه به او یورش آورده‌اند. چیزی که او نمی‌دانست این بود که باید خودش را برای حمله‌های منتقدان حرفه‌ای مجلات سینمایی آماده کند.

جمعه

قبادی، دوربین طلایی را دریافت کرد. فیلم او هنوز روی پرده سینماهای تهران نرفته، قرار بود در جشنواره فجر گذشته، فیلم در بخش گفت‌وگویی تمدن‌ها به نمایش درآید، اما خبری نشد و بعد اعلام کردند کپی سی و پنج میلی متری فیلم ناپدید شده است. به هر حال شنیده‌ام «جمعه» قرار است در اواخر اردیبهشت‌ماه دست کم در یک سینما اکران شود. اما هنوز هیچ چیز معلوم نیست. آن‌ها که فیلم را دیده‌اند (لا بد در جشنواره کن) می‌گویند نسخه افغانی زیردرختان زیتون است. جمعه یک کارگر افغانی است که در دامداری کار می‌کند و به یکی از دختران محلی دل می‌بندد و صاحب دامداری حاضر می‌شود او را در خواستگاری یاری دهد. حرف دیگری نمی‌شود درباره فیلم زد، باید منتظر ماند و نتیجه را دید.

حسن یکتاپناه، آن قدر محبوب و سر به زیر است که گاهی منتقدان او را فراموش می‌کنند. جوان بلند بالا و لاغراندازی که ریش دارد و عینک به چشم می‌گذارد، کمتر در مجامع سینمایی ظاهر می‌شود و آرام آرام کارش را ادامه می‌دهد. یکتاپناه آدمی عجیب است، سال‌ها با مرحوم علی حاتمی کار کرد و بعد دستیار تهمینه میلانی شد. می‌گفتند سال گذشته زمانی که در فرانسه به سر می‌برده، مدام منتظر بوده تا به ایران بازگردد و باز هم دستگیری میلانی را در نیمه پنهان انجام دهد. حالا باور کردید که چرا آدم عجیبی است؟ اما علاوه بر اینها، او دستیار عباس کیارستمی هم بوده و زمانی هم که به فکر فیلم ساختن می‌افتد، استادش کیارستمی، یک تهیه‌کننده خارجی (سلولوئیدریمز) را برای او پیدا می‌کند، سال گذشته، فیلم اولش، «جمعه» راهی جشنواره کن شد و به اتفاق فیلم بهمن

زندگی و دیگر هیچ



چند سالی پیش از این منتقدی گفته بود که معنای سینمای جشنواره‌ای را نمی‌فهمد، اما می‌داند که سبک کیارستمی همیشه این جور بوده و هست. آن منتقد حرف درستی زده و درست بودن حرفش به این برمی‌گردد که کیارستمی از سی و یک سال پیش تا به امروز مسیر فیلمسازی‌اش را ادامه داده است. زندگی و دیگر هیچ (یا و زندگی ادامه دارد) هم به نوعی در تداوم همان مسیر حرت می‌کند. چند سالی پیش از آن، او فیلمی می‌سازد به نام «خانه دوست کجاست؟» که به شدت گل می‌کند و مورد استقبال قرار می‌گیرد. چه در

مخالفان گفتند که او موضوعی برای ساختن نداشته و این موضوع را بهانه کرده و در واقع دارد از سبک قصه‌گویی سنتی فرار می‌کند. مخالفان همچنین تحول قهرمان فیلم در پایان را چندان منطقی ندانستند و بر آن سخت خورده گرفتند.

درباره آدم‌های یک فیلم دیگر. اما مخالفان گفتند که او موضوعی برای ساختن نداشته و این موضوع را بهانه کرده و در واقع دارد از سبک قصه‌گویی سنتی فرار می‌کند. مخالفان همچنین تحول قهرمان فیلم در پایان را چندان منطقی ندانستند و بر آن سخت خورده گرفتند. اما کیارستمی به حرف هیچ کس گوش نداد و راه خودش را پیش گرفت. سینمایی که او می‌خواست (می‌خواهد) یا سینمایی که از او می‌خواستند (می‌خواهند) تفاوت داشت و او مثل همیشه حق را به خودش داد. خود فیلمسازش.

داخل و چه در خارج و حتی یکی از سرسخت‌ترین منتقدان امروزی کیارستمی، درباره این فیلم نقدی مثبت نوشته است. چند سالی که می‌گذرد، زلزله رودبار اتفاق می‌افتد و کیارستمی فکر می‌کند که سرپجه‌های فیلم‌اش چه بلایی آمده. بنابراین تصمیم می‌گیرد فیلمی درباره کسی بسازد که سه روز بعد از زلزله با پسرش دنبال بازیگران خانه دوست کجاست؟ می‌گردند. در واقع کیارستمی از این فیلم علاقه‌اش به بازی با سینما و یا سینما در سینما را نشان می‌دهد. آن چه برای موافقان فیلم جالب بود، همین نوع نگاه است، فیلمی

سیب

کنند، ... از آن‌جا که تهدید سمیرا جدی بوده، پدر فکری می‌کند و تصمیم می‌گیرد بچه‌ها (سمیرا، میثم، حنا) به مدرسه نزنند، در خانه بمانند و به کمک هم و پدر، سینما و زندگی، هر دو را یاد بگیرند. از تدوین و فیلمبرداری گرفته تا اسب‌سواری جزو درس‌های مدرسه مخملیاف بوده است. به هر حال سیب اولین محصول حرفه‌ای این مدرسه است که دختر بزرگ خانه آن را می‌سازد. پدر و دختر می‌فهمند که در تهران خانه‌ای هست که پدر خانه دو دخترش را سال‌ها در پشت میله‌ها اسیر کرده، آنها نمی‌توانند درست راه بروند، درست حرف بزنند و هیچ کاری بلد نیستند. این موضوع برای یک دختر هفده ساله که می‌خواهد فیلم بسازد به شدت جذاب است، به کمک پدر فیلمنامه‌ای در حد طرح می‌نویسند و سمیرا مخفیانه آن را می‌سازد. چرا که مجوز کارگردانی نداشته. فیلم ساخته می‌شود و در جشنواره فجر به نمایش درمی‌آید. بعضی منتقدان آن را کار پدر می‌دانند که نام دخترش را روی آن گذاشته، اما میثم مخملیاف در فیلم‌اش نشان می‌دهد که سیب هم کار خود سمیراست و پدراصلاً در سر صحنه حضور ندارد «سیب» را خیلی‌ها پسندیدند، مثلاً زان لوک گذار که روزی آرزو داشت سینما را نابود کند!



سیب یک فیلم نمونه است. نمونه‌ای که نشان می‌دهد مدرسه مخملیاف چه شاگردهایی تربیت کرده و تئوری‌های سینمایی او در عمل چگونه هستند. چند سالی پس از فوت همسر مخملیاف، سمیرا در حالی که سال آخر دبیرستان را می‌خواند، پیش پدرش می‌آید و می‌گوید دیگر نمی‌خواهد در مدرسه درس بخواند و اگر مجبورش

«سیب» را خیلی‌ها پسندیدند. مثلاً زان لوک گذار که روزی آرزو داشت سینما را نابود کند!



سفر قندهار



بازندهمین (و به روایتی شانزدهمین) فیلم بلند محسن مخملباف، فیلمی در راستای گفت‌وگوی تمدن‌هاست. زمانی که روزنامه جامعه به سردبیری ماشاءالله شمس‌الواعظین (دوست مخملباف) وارد عرصه مطبوعات شد، فیلمساز ما نیز هرازگاهی دست به قلم برد و چیزهایی نوشت. یک بار در اهمیت روزنامه‌ها و یک بار در حمایت از غلامحسین کرباسچی. البته بنا به دلایلی این یادداشت‌ها ادامه نیافت و مخملباف بهتر دید که راه خودش یعنی فیلمسازی را ادامه دهد و اگر حرفی دارد و چیزی می‌خواهد بگوید در لابه‌لای تصویرهایش باشد. به نظر می‌رسد «سفر قندهار» به مناسبت سال گفت‌وگوی تمدن‌ها ساخته شده باشد. هرچند کارگردان چیزی نگفته اما فیلم‌اش این گونه‌گواهی می‌دهد. قسمت اعظم فیلم آخر مخملباف به زبان انگلیسی ست و مابقی نیز یا فارسی دری است یا پشتو. او فیلمی درباره یک دختر افغانی به نام نفس ساخته که می‌شنود و خردار می‌شود خواهرش قصد دارد هم زمان با آخرین خورشیدگرفتگی قرن خودکشی کند. پس، از کانادا، محل اقامت‌اش، راه می‌افتد و از طریق هلی کوپتر صلیب سرخ خودش را به افغانستان می‌رساند، اما رسیدن به قندهار مشکل است. تمثیل مورد استفاده قرار گرفته مخملباف که زن و خورشید را در کنار هم می‌نشانند (به خورشید می‌گوییم: خورشید خانم) و این که حجاب اجباری طالبان را خورشیدگرفتگی می‌داند نمی‌دانیم برای چند نفر قابل فهم است. خواهر نفس، این خفت را نمی‌پذیرد که زیر آن لباس‌های سنگین بماند و مرگ را ترجیح می‌دهد. زمانی که در انتهای فیلم رو بند نفس را بالا می‌زنند، خورشید گرفته می‌شود و

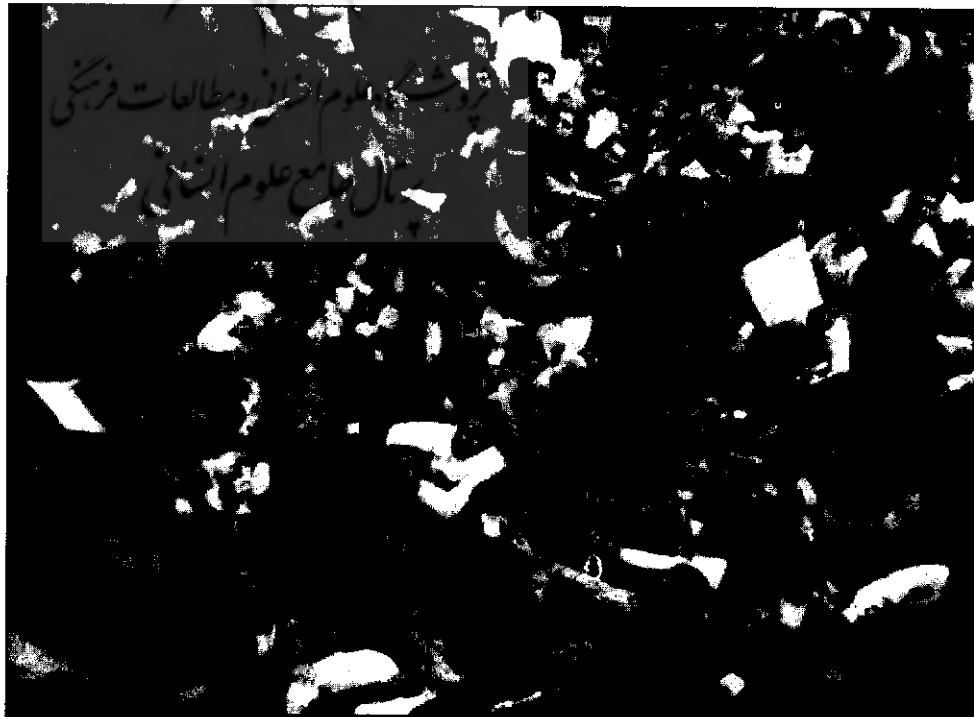
فیلم اسمال در بخش مسابقه کن حضور دارد و احتمالاً تا زمانی که این ماهنامه را می‌خوانید، یکی از جوایز اصلی را نصیب خود کرده است!

خود نفس هم احتمالاً سرنوشت خوبی ندارد. به هر حال فیلم اسمال در بخش مسابقه کن حضور دارد و احتمالاً تا زمانی که این ماهنامه را می‌خوانید، یکی از جوایز اصلی را نصیب خود کرده است!

سلام سینما

است که البته جز مخملباف و گروهش هیچ‌کس نمی‌دانسته فیلمی در کار خواهد بود. بعضی منتقدان آن را نخستین فیلم پسامدرن ایران دانستند یا این استدلال که اگر تکه‌های مختلف آن را جابه‌جا کنیم به ساختار فیلم ضربه‌ای نخواهد خورد، آن‌ها این ساختار تازه را دغدغه کارگردان می‌دانستند. اما مخالفان فیلم که تعدادشان بسی بیشتر از موافقان بود می‌گفتند این فیلم توهین مستقیم و آشکاری به سینما و همه آن‌هایی ست که در فیلم حضور دارند. در سلام سینما جوانی که کورنیست، خودش را کور جا می‌زند تا بتواند بازی کند. یکی خودش را شبیه مرلین مونرو می‌داند و خلاصه وضعیت غریبی است. در جایی از فیلم مخملباف جای خودش را با دو دختری که برای امتحان دادن آمده‌اند عوض می‌کند و از بی‌رحمی سینما می‌گوید. این قضیه باعث شد که منتقدان زرننگ خرده‌گیری را آغاز کنند که بله سینما بی‌رحم است، چرا که اگر رحم داشت مخملباف کارگردان نمی‌شد. به هر حال از میان آن همه عاشق بازیگری این شقایق جودت بود که توانست نقش اول فیلم «گیه» را به دست آورد و به نامزدش ثابت کند که می‌تواند فیلم بازی کند. احتمالاً مخملباف از این که عاشق و معشوقی را به هم برساند راضی‌تر است تا فیلمی درباره عشق بسازد.

سلام سینما به نوعی گانه‌سوم، از سه گانه سینمایی (ناصرالدین شاه... هنرپیشه) مخملباف است، اما با دو فیلم قبل به‌شدت تفاوت دارد. در حقیقت یک شکار موضوع است. آدم‌هایی عاشق سینما و بازیگری که آمده‌اند تا پیش مخملباف، کارگردان مشهور و البته جنجالی امتحان بازیگری بدهند. سلام سینما یک فیلم پشت صحنه



طعم گیلاس



سهراب شهید ثالث
فیلمساز مشهور، در گفت‌وگویی
با حمیدرضا صدر در ماهنامه
فیلم گفته بود که کیارستمی
سال‌ها تلاش کرد و دوید تا
نخل طلای کن را به دست
آورد. حرف شهید ثالث برای
بعضی قابل فهم نبود اما دیگران
سعی می‌کردند آن را بفهمند.
قضیه اما به همین جا ختم
نمی‌شد. هنوز طعم گیلاس (با
نام سفر به تاریکی) در حال
فیلمبرداری بود که شایعه‌هایی
شنیده شد مبنی بر این که ژیل
ژاکوب و جشنواره کن
می‌خواهند در پنجاهمین سال
کن، نخل طلا را به کیارستمی
بدهند. ترسیدن فیلم کیارستمی
به جشنواره فجر و مشکلاتی
که هنگام خروج از ایران داشت،
مزید بر علت شد و همه

هنوز طعم
گیلاس (با نام
سفر به
تاریکی) در
حال
فیلمبرداری بود
که شایعه‌هایی
شنیده شد
مبنی بر این که
ژیل ژاکوب و
جشنواره کن
می‌خواهند در
پنجاهمین
سال کن، نخل
طلا را به
کیارستمی
بدهند.

ایران را نبرد. فیلم بالاخره نخل را گرفت و در تهران هم فروش
قابل قبولی داشت. در جایی از فیلم کلوزآپ کیارستمی مردمی که
از سینما عصر جدید بیرون می‌آیند اظهار می‌کنند که فیلم را
نفهمیده‌اند و یکی می‌گوید نمی‌داند چرا به این فیلم نخل طلا
داده‌اند. در جایی دیگر از فیلم، مردی در حالی که ترجمه نقد جانانان
روزنایم را در دست دارد سؤال می‌کند که چرا باید خارجی‌ها معنای
این فیلم را برای ما توضیح بدهند؟

حدس‌ها به یقین تبدیل گشت. همه باور کردند نخل طلا مال
کیارستمی است. طعم گیلاس فیلمی بود که می‌خواست زندگی را
آن‌گونه که هست نشان دهد و بگوید زندگی از مرگ بهتر است. اما
جنگ‌های اصلی فیلم به مراسم اهدای نخل برمی‌گردد که کیارستمی
مجبور شد صورت کاترین دونوو را ببوسد. (این صحنه را می‌توانید
در کلوزآپ کیارستمی محمود بهزادنی ببینید) کیارستمی بعدها گفت
که با این کار ابروی خودش در ایران را به خطر انداخته تا ابروی

قصه‌های کیش

پیشنهاد ساخت یک اپیزود را می‌دهند می‌گوید این فیلم دچار دردسر
خواهد شد و من حال و حوصله در دسر را ندارم. در دسرهای از زمانی
آغاز شدند که اپیزود کارگردانی شده توسط بنی‌اعتماد اجازه نمایش
نگرفت و چند ماه بعد خبری منتشر شد که فقط سفارش (جلیلی)
در (مخملیاف) و کشتی یونانی (تقوایی) به پنجاه و دومین جشنواره
کن می‌روند و هیأت انتخاب جشنواره کن گفت‌وگو با باد (بیضایی)
را نپذیرفته است. چند ساعت مانده به افتتاح مراسم خبر رسید که
تقوایی در تهران است و به فرانسه نرفته، او کمی بعد گفت که نه
دعوت‌نامه‌ای برایش فرستاده شده و نه ویزایش را به موقع آماده
کرده‌اند، بیضایی هم که در آن هنگام در سفر بود، بازگشت و نامه‌ای
به تهیه‌کننده (محسن قریب) نوشت و گفت من به حذف شدن
عادت دارم و اگر جز این بود شگفت‌زده می‌شدم. بیضایی در نامه
بعدی‌اش نوشت که حاضر نیست فیلم‌اش در هیچ جشنواره‌ای به
نمایش درآید. از سویی دیگر خبرگزاری‌ها اطلاع دادند که تقوایی
در فرانسه است و نام او را زیر عکس محمد احمدی (مدیر تولید
فیلم) گذاشته‌اند. دوباره تقوایی وارد ماجرا شد و گفت انگار در دست
عده‌ای دلال داخلی و خارجی اسیر شده‌ایم. مدیرعامل سازمان کیش
نامه‌ای به ژیل ژاکوب نوشت و خواست فیلم را از فهرست مسابقه
حذف کنند اما ژاکوب در پاسخ گفت از آن‌جا که فیلم بیضایی با روح
کلی اثر در تضاد بوده پذیرفته نشده است. بهرام بیضایی این بار با
لحنی خشمگین پاسخ داد که روح کلی آن جزیره کوچک را او
می‌فهمد نه ژیل ژاکوب. در این میان مخملیاف فقط به این گفته
اکتفا کرد که بگذارد حق با آقایان بیضایی و تقوایی باشد و من
محکوم شوم. این جواری راضی‌ترم. قصه‌های کیش نه جایزه‌ای
گرفت و نه تقدیر شد، فقط وجهه فرهنگی ایران را خراب کرد!

از همان ابتدا که خبر همکاری کارگردان‌های سرشناس با پروژه
کیش مطرح شد، خیلی‌ها به آن خوش بین نبودند. بودن تقوایی و
مهرجویی و بیضایی در کنار جلیلی و مخملیاف به نظر بعضی
مشکوک بود. می‌گفتند فیلمسازان نسل قدیم قربانی نسل جدید
خواهند شد. بعضی دیگر اما امیدوارانه منتظر بودند نتیجه کار
آماده‌نمایش شود. می‌گویند زمانی که به عباس کیارستمی هم

